روابط شاهان و پهلوانان در شاهنامه فردوسی

زرقانی، سید مهدی

حماسه ملی ایران،عصارهء فرهنگ و تمدن چند هزار سالهء قوم ایرانی است که پس از طی مراحل‏ مختلف تکوین و تدوین،سرانجام سر از دفتر شعر فرزانهء توس درآورده و بدست توانای او به شکل‏ امروزی خود درآمده است.بسیاری از حوادث، شخصیتها،مکانها و سایر اجزای تشکیل‏دهندهء این مجموعهء عظیم،علیرغم ظاهر ساده و داستان‏گونه‏ای که دارند،در ژرف ساخت خود مشتمل بر آیینهای کهن قومی یا باورهای دینی است‏ و یا به سرگذشتی مربوط است که در آغازین‏ دوره‏های مبهم تاریخ،بر این مرز و بوم و این مردم‏ رفته است.فراتر از این،حتی برخی تصاویر شعری‏ شاهنامه-که در بدو امر یک موضوع صرفا بلاغی‏ بنظر می‏رسند-در حقیقت بیانی است از همان‏ باورها و اعتقادات قوم ایرانی.

بنابراین،شاهنامه فردوسی مشتمل بر یک‏ مجموعه فرهنگی غنی و پرمایه است که در طول‏ قرون و اعصار متمادی ذره ذره کنار هم قرار گرفته و بنای شگرف و عظیم فرهنگ ایرانی را شکل داده‏ است.منتها کشف این عناصر فرهنگی از لابلای‏ حوادث داستانی و روایات ملی بسادگی امکان‏پذیر نیست و چه بسا برای استنباط یک معنی از روی‏ صحنه‏ای در شاهنامه،لازم می‏گردد به متون فراوانی‏ در حوزه‏های اسطوره‏شناسی،مردم‏شناسی، ادبیات و غیره مراجعه کرد.

آنچه در این مقاله مورد نظر است،به همین بعد شاهنامه مربوط می‏گردد؛چه ما سعی داریم از طریق بررسی برخی صحنه‏های حماسه ملی،به‏ اصول مشخصی که بر روابط شاهان و پهلوانان‏

\*شاهنامهء فردوسی‏ مجموعهء فرهنگی غنی و پرمایه‏ای‏ است که در طول قرون و اعصار متمادی ذره ذره کنار هم قرار گرفته و بنای شگرف و عظیم‏ فرهنگ ایرانی را شکل داده است.

حکمفرماست،دست یابیم و معلوم کنیم که‏ پهلوانان از آغاز دورهء اساطیری شاهنامه(پادشاهی‏ کیومرث)تا اوایل دورهء تاریخی،چه جایگاهی در دستگاه حکومتی دارند و غیر از جنگاوری و نبرد با مهاجمان بیگانه در چه اموری دخالت و تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم دارند.در این میان آنچه مورد توجه است،شاهان و پهلوانان ایرانی و یا وابسته به‏ ایران-مثل رستم سگزی هستند و از پرداختن به‏ شخصیتهای تورانی و غیر آنها سرباز می‏زنیم.

به یک اعتبار می‏توان حماسهء ملی ایران را به دو دورهء مجزا تقسیم نمود،در عین حال که این دو دوره در ژرف ساخت به یکدیگر پیوند خورده‏اند؛ یکی دوره‏ای که هنوز طبقات اجتماعی شکل نگرفته‏ و از آن میان،شاهی و پهلوانی-به عنوان دو رکن‏ عمده حماسه ملی،بخصوص در دورهء اساطیری و پهلوانی-در وجود یک شخص جمع آمده و دیگر دوره‏ای که در آن حوزه وجودی و کارکردی شاه و پهلوان از یکدیگر جدا گشته و هر کدام از این دو در طبقه خاص خود،ایفای نقش می‏کنند؛بحث‏ محوری این مقاله،«بررسی روابط شاهان و پهلوانان»در دورهء مذکور است.

الف:دورهء اول؛الگوی شاه-پهلوان.از آغاز پادشاهی کیومرث تا اواخر پادشاهی جمشید دوره‏ حاکمیت الگوی«شاه-پهلوان»است.در این‏ دوران هنوز از طبقات اجتماعی خبری نیست و شاهی و پهلوانی-دو رکن اصلی حماسه ملی ایران‏ -در وجود یک شخص که همان شاه باشد،جمع‏ آمده است؛و شاه هم نمایندهء طبقه حاکم است و هم در عین حال رسالت پهلوانی را-که نمایندگی‏ توده مردم است-(1)بر عهده دارد.هم شاه است، هم پهلوان.بنابراین کاملترین شکل الگوی شاه- پهلوان(2)را باید در همین دوران جستجو کرد.

از اواخر پادشاهی جمشید که حوزه وجودی و کارکردی شاه و پهلوان از یکدیگر مستقل می‏شود، دیگر از این الگو اثری نیست،اما نمونه‏ها و اشکال‏ ناقص این الگو تا اواخر دوره پهلوانی و حتی بندرت‏ در دوره تاریخی بچشم می‏خورد که این موضوع از حیث جامعه‏شناسی شاهنامه در خور توجه و تأمل‏ است.

منوچهر از جمله پادشاهانی است که مجموعه‏ رفتار و شخصیتش تداعی کنندهء الگوی شاه-پهلوان‏ است؛چه در حرکات و سکنات او،هم جلوه‏های‏ شاهی نمود بارزی یافته و هم رفتارهای پهلوانی.او شاهزاده است و علاوه بر این پس از فریدون پادشاه رسمی ایران می‏شود و بر این اساس یک روی سکه‏ وجود او شاهی است.اما تا زمانی که فریدون زنده‏ است،مسؤولیتهایی نظیر سپاهسالاری را-که از وظایف پهلوانان است-بعهده می‏گیرد؛علاوه بر این در جنگ با تور و سلم نیز به تقلید از الگوهای‏ رفتاری پهلوانان برای فریدون فتح‏نامه‏هایی ارسال‏ می‏دارد که در عین حال مشتمل بر نوعی کسب‏ تکلیف هم هست(96/1)و در همین حال نام او اغلب با صفت شاه همراه می‏گردد.(3-92/1)؛ بدین معنی که شخصیتش تداعی کننده الگوی شاه- پهلوان است اما شکلی ناقص دارد.

گشتاسپ نیز یک چنین وضعیتی دارد؛هم‏ شاهزاده است و بعدها شاه ایران می‏شود و هم با گرگ و اژدها جنگیده؛توجه داشته باشیم که کشتن‏ اژدها در حماسه ملی برای دست یافتن به مقام‏ پهلوانی است.(3)همچنین کیخسرو و بهرام هم هر دو به مقام شاهی ایران رسیدند و هم برخی از اقدامات آنها تابع الگوهای رفتاری پهلوانان بود؛ کیخسرو سپاهسالاری می‏کرد(38/4)و برای‏ کیکاووس-شاه بر کنار شده-فتح‏نامه ارسال‏

\*در نظر تدوین‏کنندگان حماسه ملی ایران که برخاسته از ضمیر جمعی قوم ایرانی و بیانگر تمایلات آنهاست الگوی«شاه- پهلوان»مطلوب و دوست‏داشتنی است.

 می‏نمود(40/4)و بهرام گور در عین شاهی با گرگ و اژدها جنگید(30/5).

در میان شاهزادگان نیز چنین مواردی بسیار یافت‏ می‏شود؛اسفندیار که او نیز شاهزاده است و گوهر شاهی دارد،از هفت خان می‏گذرد و یا فریبرز که‏ در عین شاهزادگی از پهلوانان ایران زمین است.

عجیب اینکه رگه‏هایی از این الگو به جناح‏ پهلوانان نیز راه یافته است.رستم که پهلوانی با ذات او عجین شده،پس از یک لشکرکشی‏ پیروزمندانه به توران زمین،در آنجا،هفت سال بر تخت نشست و همچون پادشاهان برای ایالات و ولایات حاکم تعیین کرد و به همراه طوق و یاره،به‏ آنها منشور حکومتی هم داد.گویا خود فردوسی هم‏ متوجه این بعد شاهی وی در این صحنه از حماسه‏ ملی شده که بنشست رستم به شاهنشهی‏ (235/2)؛هر چند که حکومت وی بر «زابلستان»و«کابلستان»و«بعدها»هند»و آن‏ حدود و ثغور نیز چیزی بیش از یک حکومت محلی‏ بود؛چنانکه در فهرست ابن ندیم نیز از حکمروایی‏ رستم بر این مناطق به شاهی تعبیر شده است و یا گشتاسپ به اسفندیار می‏گوید که رستم خود را شاه‏ کهن بشمار می‏آورد و ما را شاه نو(همان،73).

غرض اینکه در نظر تدوین کنندگان حماسه ملی‏ ایران که برخاسته از ضمیر جمعی قوم ایرانی و بیانگر تمایلات آنهاست-الگوی«شاه-پهلوان» مطلوب و دوست‏داشتنی است.آنها با اتمام‏ پادشاهی جمشید که به حکم جبر اجتماعی،دوره‏ حاکمیت تمام عیار الگوی مذکور بسر آمده،از آن‏ دل برنکندند و نمونه‏های ناقص آنرا در بخشهای‏ دیگر حماسه ملی-حتی تا اوایل دوره تاریخی- جای داده‏اند.

دیگر اینکه الگوی شاه-پهلوان نشان‏دهندهء نزدیکی ارزش طبقاتی این دو رکن حماسه-شاهان‏ و پهلوانان-است که گاه هر دوی آنها در یک تن‏ جمع می‏شوند و بدین معنی ظهور شاهی و پهلوانی‏ در یک تن«مانعة الجمع»نیست.

ب:دوره دوم؛شاه و پهلوان در دو حوزه‏ جداگانه. در اواخر حکومت جمشید و بعد از آن چند حادثه مهم بوقوع می‏پیوندد که هر یک در حد خود در پایان دادن به دوره حاکمیت الگوی شاه-پهلوان‏ ،البته در شکل کامل خود،تأثیری بسزا دارد.یکی‏ آنکه جمشید با ایجاد طبقات اجتماعی چهارگانه‏ عملا میان خود و مردم جدایی انداخت و به زبان‏ اشارت اعلام کرد که دورهء شاه-پهلوان بسر آمده و اکنون وقت آن رسیده است که شاه،شاه باشد و پهلوان،پهلوان؛بخصوص که خود را نه در ذیل‏ یکی از طبقات چهارگانه مذکور بلکه فراتر از آنها قرار داد:

بزرگی و دیهیم و شاهی مراست‏ که گوید که جز من کسی پادشاست

(128/1)

بدین ترتیب مقدمات شکل‏گیری شخصیت‏ مستقل شاه بدون اشتمال بر شق دوم-پهلوانی- فراهم گردید و زمینه‏های پیدایش شخصیت مستقل‏ پهلوان نیز مهیا گردید.

حادثه مهم دیگر،قیام مردم علیه جمشید و عزل‏ وی از مقام شاهی به جهت ارتکاب اعمال‏ ناشایست و کبر بود.در این حادثه،مردم در حقیقت شکل ابتدایی و اولیه همان الگوی‏ شخصیتی پهلوان هستند که در ادوار بعدی بتدریج‏ کاملتر و مشخصتر شده و مثلا در قالب‏ شخصیتهایی چون کاوه،سام،رستم و دیگران‏ پدیدار شده است؛چه این اقدام آنها در یکی از شاخص‏ترین رفتارهای پهلوانی-برکنار کردن شاهی‏ که صلاحیت خود را از دست داده-ریشه دارد.

بنابراین جمشید با ایجاد طبقات اجتماعی‏ چهارگانه استقلال شق شاهی الگوی شاه-پهلوان را نشان داد و مردم با قیام علیه او و برکنار کردنش از مقام شاهی،به شق پهلوانی الگوی مذکور، استقلال بخشیدند.

حادثه دیگر ظهور ارمایل و گرمایل است.این‏ دو جوان در یک اقدام جسورانه و در هیأت‏ خوالیگران به آشپزخانه ضحاک راه یافتند و با تدبیری‏ عاقلانه هر روز یک ایرانی را از چنگال مرگ نجات \*یکی از عوامل مؤثر در روند تکامل الگوی شخصیتی پهلوان، ورود کاوه آهنگر به عرصه حماسه‏ ملی است.

دادند.بدین ترتیب به نوعی در مقابل پادشاه ظالم‏ ایستادند و در عین حال نیز از حقوق توده مردم دفاع‏ کردند و از آنجا که رسالت جناح پهلوانان در دستگاه حکومتی به همین دو اصل خلاصه‏ می‏شود،آنها را باید از اولین نشانه‏های ظهور و بروز الگوی شخصیتی پهلوان-مستقل از شاه-بحساب‏ آورد؛بخصوص که برخلاف مورد پیشین،الگوی‏ مذکور شکل مشخصتری به خود گرفته است.

مرحله سوم روند تکامل الگوی شخصیتی‏ پهلوان،ورود کاوه آهنگر به عرصه حماسه ملی‏ است.هر چند او نام پهلوان بر خود نمی‏نهد،اما اقداماتش عینا تابع رفتارهای پهلوانی است.ادامه‏ این روند تکاملی با قارن پسر کاوه که از پهلوانان سپاه‏ منوچهر است به سام می‏رسد و سام با ایراد آن‏ خطابهء پرمعنی در مجلس منوچهر شاه،ورود جناح‏ پهلوانان را به عنوان نمایندگان توده مردم در دستگاه‏ حکومتی،بطور رسمی اعلام می‏نماید.بعد از این،حوزه وجودی و کارکردی شاه و پهلوان بطور کامل از یکدیگر جدا گشته و هر کدام وظایف و اختیارات خاص خود را می‏یابند.

ب-1:شاه و پهلوان در کنار یکدیگر.این‏ الگوی رفتاری مربوط به زمانی است که شاه در امر حکومت و فرمانروایی بر ایران دو اصل مهم‏ خردمندی و عزت ایران و ایرانی را معیار تمام‏ حرکات و سکناتش قرار می‏دهد و در عین حال که‏ بر عالی‏ترین منصب کشور تکیه زده،متوجه این‏ نکته نیز هست که وظایف و اختیارات معینی دارد و باید به آنها عمل کند و در مقابل پهلوانان هم‏ مهمترین وظیفه خود را حفظ تاج و تخت پادشاه‏ می‏دانند و هر دو در کنار یکدیگر،سکان رهبری‏ جامعه را بدست گرفته و ایران را به سمت مدنیتی‏ قابل قبول سوق می‏دهند.

وظایف و کارکردهای پهلوانان در ارتباط با شاه در چنین حالتی متنوع و متعدد است و اینگونه نیست‏ که فقط و فقط در جنگاوری کاربرد داشته باشند. برجسته‏ترین کارکرد پهلوانان در مواردی که شاه و پهلوان در کنار یکدیگر قرار گرفته‏اند گزینش و انتخاب شاه است.این کارکرد که می‏توان با استناد به قول فردوسی از آن به«تاج بخشی»تعبیر کرد،اول‏ بار در داستان کاوه مطرح می‏شود.درباره نقش‏ سرنوشت‏ساز و موثر کاوه در بر تخت نشستن فریدون همین بس‏ که اصولا آنچه باعث سرنگونی حکومت ضحاک با آن دستگاه استبدادی سترگش و بدنبال آن بر تخت‏ نشستن فریدون گردید،قیام کاوه بود و همین مقدار کافی است تا به اهمیت نقش کاوه-به عنوان یک‏ پهلوان-در پادشاهی فریدون پی ببریم.با این‏ وجود،نقش کاوه در این میان به همین خلاصه‏ نمی‏شود،بلکه وی در اقدام سرنوشت‏ساز بعدی‏ خود،گروهی انبوه را گرد خود جمع می‏کند و از آنان می‏خواهد تا به اتفاق او به محضر فریدون‏ بروند و دستورات او را در مقام پیشوا اطاعت کنند (46/1).

این اقدام اخیر وی اگر از نفس قیام مهمتر نباشد قطعا کم اهمیتتر نیست،چه وی با هدایت مردم به‏ طرف فریدون و اطاعت از او،هم جهت قیام را معلوم کرد و در عین حال نیز اولین و عظیمترین‏ سنگ بنای پادشاهی فریدون را گذاشت.گویا فریدون و مادر وی نیز متوجه این نقش برجسته کاوه‏ بوده‏اند.چرا که مادر فریدون قبل از قیام کاوه،او را از هرگونه اقدامی علیه ضحاک برحذر می‏دارد (142/1)اما بعد از قیام کاوه دیگر منع و تحذیری‏ نمی‏نماید(146/1)؛آنچه باعث گردید تا نظر مادر فریدون درباره جنگ فریدون با ضحاک تغییر کند،قطعا ظهور و حضور کاوه است.فریدون نیز چون می‏دانست بدون حضور کاوه نمی‏تواند بر تخت شاهی بنشیند،پرچم خود را از ابزار کار این‏ پهلوان انتخاب کرد و بدین ترتیب به همه اعلام‏ داشت که پادشاهی فریدون و سلسله کیانی مدیون‏ کاوه پهلوان است.

زال نیز در دو نوبت در گزینش و انتخاب شاه‏ ایران دخالت محوری و عمده داشته؛یکی در جریان بر تخت نشستن زوتهماسب که بر طبق آنچه‏ در شاهنامه آمده است،زال مجمعی تشکیل داد تا تکلیف تاج و تخت را معلوم کنند.اعضای این‏ مجمع عمدتا پهلوانان بودند و با وجود اینکه توس و گستهم-فرزندان نوذر،پادشاه قبل از زوتهماسب‏ -در پایتخت حضور داشتند،زال و دیگر اعضای‏ مجمع بر آن بودند که این دو شایستگی پادشاهی را ندارد و زوتهماسب برای این مسئولیت مناسبتر است که سرانجام نیز چنین شد.(218/1)

در پادشاهی کیقباد نیز باز زال را می‏بینیم که با تشکیل یک چنین انجمنی بر آن است تا شاه ایران را تعیین کند و می‏کند؛نکته جالب توجه اینکه در جریان گزینش این دو پادشاه،آن که قرار بود بر تخت شاهی بنشیند،اصلا در پایتخت حضور نداشت بلکه اعضای این مجمع-به ریاست و اقدام مستقیم زال جهان پهلوان-بودند که تصمیم‏ گرفتند او را به شاهی برگزینند.

در ماجرای بر تخت نشستن کیخسرو نیز یکبار دیگر این کارکرد پهلوانان آشکار می‏شود.گودرز بدنبال خوابی که می‏بیند،گیو پسرش را که از پهلوانان ایرانی است را به جستجوی کیخسرو عازم‏ سرزمین توران می‏کند.گیو می‏رود و پس از جستجوی فراوان او را یافته و به ایران می‏آورد. همین اقدام گیو و گودرز در حد خود نشان دهندهء نقش تاج بخشی پهلوانان هست.با این همه،در جریان انتخاب کیخسرو به عنوان جانشین‏ کیکاووس هم تصمیم گیرندهء اصلی پهلوانان هستند نه شاهان و شاهزادگان.

در پادشاهی لهراسب نیز جناح پهلوانان بر آن بود تا به کیخسرو تفهیم کند که بدون مشورت با پهلوانان‏ نبایستی جانشینی برای خود معلوم نماید؛لذا به‏ محض اینکه کیخسرو،لهراسب را به عنوان جانشین‏ خود معرفی می‏کند،در همان مجلس صدای‏ اعتراض پهلوانان به هوا برمی‏خیزد که کزین پس‏ نبندیم شاها میان(30/4).خود لهراسب هم‏ گویا متوجه شده بود که بدون موافقت قلبی‏ پهلوانان،پایه‏های حکومت او سست خواهد بود، لذا در اولین خطابه خود تلویحا به آنان قول‏ می‏دهد که در مسیر درست حرکت خواهد کرد و نظر پهلوانان را نیز تأمین خواهد نمود؛بکوشم به‏ نیکی و فرمان کنم(137/4)و فقط بعد از این بود که زال به عنوان جهان پهلوان با صراحت اعلام کرد که ما ترا بنده‏ایم(137/4).

از روی این قرائن معلوم گردد که یکی از عمده‏ترین کارکردهای پهلوانان،گزینش و انتخاب‏ شاه بوده،منتها در اینجا ذکر دو نکته ضروری بنظر می‏رسد؛نخست اینکه این مایه تسلط و تحکم‏ جناح پهلوانان مربوط به زمانی می‏شد که هنوز شاه‏ انتخاب نشده بود وگرنه به محض اینکه شاه منتخب‏ آنها بر تخت می‏نشست،همین پهلوانان حفظ تاج‏ و تخت او را وظیفه اصلی خود می‏شمردند؛البته در مواردی که شاه شایستگی خود را از کف می‏داد، قهرا رفتار پهلوانان هم دیگرگون می‏شد.

نکته دیگر اینکه در انتخاب شاه،غیر از پهلوانان‏ ،گروههای دیگری نیز-مثلا موبدان-دخالت‏ مستقیم و مؤثر داشته‏اند.اما این مشارکت نقش‏ پهلوانان را در گزینش شاه کمرنگ نمی‏سازد.

\*برجسته‏ترین کارکرد پهلوانان‏ در مواردی که شاه و پهلوانان در کنار یکدیگر قرار گرفته‏اند، گزینش و انتخاب شاه است.

کارکرد دیگر پهلوانان،چه در ارتباط با شاهان و چه غیر آن،در جنگ و موضوعات مربوط به آن‏ مصداق پیدا می‏کند؛قبل از جنگ،نقش عمده‏ پهلوانان در مجالس رایزنی و مشورتی که به دستور پادشاه برپا می‏گردید،نمود پیدا می‏کند.در اینگونه‏ نشستها پهلوانان به دو اعتبار حضور برجسته‏ای‏ داشتند؛یکی اینکه آنها به حیث آشنایی بیشتر با فنون جنگاوری و تجربه‏های فراوان در نبرد،بهتر می‏توانستند موضوعات مورد بحث را ارزیابی و تجزیه و تحلیل نمایند و دیگر اینکه در جنگی هم‏ که پیش رو بود،باز این پهلوانان بودند که‏ می‏بایست حضور فعال و سرنوشت‏ساز داشته‏ باشند.بدین دو اعتبار،گاهی می‏شد که پهلوانان‏ جریان تصمیم‏گیری را کاملا در اختیار می‏گرفتند و پادشاهان تنها به یک نظارت تشریفاتی و نه چندان پهلوانان در هیأت خردمندان، پادشاه را نصیحت می‏کردند و گاهی هم در مشکلات خاص، حضور سرنوشت‏ساز داشتند.

مؤثر تن درمی‏دادند(55/2-232/1).با وجود این،مواردی هم پیش می‏آمد که پادشاهان به‏ پیشنهادات پهلوانان وقعی نمی‏نهادند و حتی اگر همه پهلوانان با ایدهء آنها مخالفت می‏کردند آنگونه‏ عمل می‏کردند که خود صلاح می‏دانستند (68/4-17/4-120/3-243/1).

در ضمن جنگ،بارزترین کارکرد پهلوانان نبرد و سپاهسالاری بود؛البته گاهی پادشاه خود لباس رزم‏ بر تن می‏کرد و سپاهسالاری را بر عهده می‏گرفت که‏ طبعا در چنین مواردی هدایت نبرد به عهده خود شاه‏ بود و پهلوانان بیشتر مجری دستورات او بودند (68/4-17/4).اما در مواقعی که پادشاه در پایتخت می‏ماند،سپاهسالاری را به یکی از پهلوانان وا می‏گذاشت،او از طریق فتح‏نامه‏ها یا پیکهای بخصوص پادشاه را در جریان حوادث قرار می‏داد و در عین حال از او کسب تکلیف نیز می‏کرد (110/3-107/3).

بعد از اتمام جنگ پادشاه به استقبال پهلوانان‏ می‏رفت(144/3)به آنها خلعت می‏بخشید و به‏ افتخار بازگشت پیروزمندانه آنان،مراسم جشن و پایکوبی برپا می‏کرد و آنان را بسیار توقیر و تکریم‏ می‏نمود(132/3-110/3)وقتی هم پهلوانانی مثل‏ رستم می‏خواستند به سرزمین خودشان مراجعت‏ کنند یا خود به بدرقه آنها می‏رفت و یا دست‏کم‏ گروهی از بزرگان را نامزد این کار می‏کرد که در هر حال نشان از ارادت پادشاه نسبت به آنان دارد.

در مواردی هم پهلوانان در هیأت خردمندان، پادشاه را نصیحت و وعظ می‏کردند (253/1-141/2-115/4)و گاهی هم در مشکلات خاصی که برای پادشاه کشور یا بزرگان‏ پیش می‏آمد،حضور سرنوشت‏ساز داشتند که از آن‏ میان می‏توان به نجات کیکاووس از بند دیوان‏ مازندران و شاه‏ها ماوران(15/2-271/1)و نجات بیژن از چاه افراسیاب(175/3)توسط رستم‏ و یا نابودی گرازان به دست بیژن(151/3)و انتقال کیخسرو از توران به ایران توسط گیو (240/2)اشاره نمود.

تربیت شاهزادگان و شفاعت‏خواهی برای‏ خطاکاران،دو کارکرد دیگر پهلوانان در ارتباط با شاهان است که برای اولی می‏توان به تربیت سیاوش‏ و بهمن بدست رستم اشاره کرد؛ضمن اینکه‏ پرورش کیخسرو توسط شبانان«کوه قلا»-در ایام‏ کودکی-و تربیت فریدون به دست یک دشتبان و بعد هم یک موبد،از شکلهای اولیه و ابتدایی این‏ الگو هستند.

برای نقش شفاعت‏خواهی پهلوانان نیز می‏توان به‏ دو مورد اشاره کرد؛یکی آنجا که توس بواسطه‏ ارتکاب چندین خطا،سخت مورد نکوهش و تحقیر پادشاه قرار گرفت،چنانکه وی در حق این‏ پهلوان خطاکار گفت:چه توس فرومایه پیشیم چه‏ سگ(5/3)؛اما با این همه،شفاعت رستم را در حق وی،پذیرفت(6/3).در ماجرای‏ شفاعت‏خواهی برای گرگین که هم بیژن را فریب‏ داده بود و هم به پادشاه دروغ گفته بود(172/3) نیز پادشاه شفاعت‏خواهی رستم را می‏پذیرد؛به‏ رستم ببخشید فیروز شاه(186/3).

پهلوانان برخی کارکردهای دیگری نیز دارند که‏ البته موردی و نادر است،اما به اعتبار اینکه جایگاه‏ و موقعیت پهلوانان را در ارتباط با شاهان بیشتر و بهتر معلوم می‏کند،دو نمونه از آنها را نقل‏ می‏کنیم.بعد از اینکه کیخسرو به عنوان پادشاه‏ ایران،افسر شاهی بر سر نهاد،سوگندنامه‏ای‏ تنظیم کرد که مشتمل بر عهد و پیمانهای او با یزدان،مردم و وجدان خود بود.در فرازهایی از این‏ سوگندنامه آمده که وی پادشاه شایسته‏ای برای ایران‏ خواهد بود و متعهد می‏شود هر چه در توان داشته‏ باشد،در این راه بکار بندد و قابل توجه است که‏ مضامینی از این قبیل.کار نگهداری از این‏ سوگندنامه به رستم محول شد(285/2).این‏ صحنه از شاهنامه در عین سادگی ظاهری، حکایت از یک رابطه دقیق و حساب شده میان شاه‏ و پهلوان دارد.با تقدیم این سوگندنامه به رستم، پادشاه به طور غیر مستقیم این اختیار و بلکه‏ مأموریت را به رستم داده می‏شود که بر کارهای او نظارت داشته باشد و خطاهای احتمالی او را که به‏ منزلهء انحراف از مفاد موجود در سوگندنامه است، به او گوشزد نماید.نقش نظارتی پهلوانان بر عملکرد شاه که از مهمترین عملکردهای آنان‏ است.بخوبی از این صحنه برمی‏آید،بخصوص به‏ یاد داشته باشیم که رستم به عنوان پهلوان،نماینده‏ توده مردم در دستگاه حکومتی است.

نمونه دوم در آن بخش از داستان کیخسرو اتفاق‏ می‏افتد که فریبرز تصمیم می‏گیرد با فرنگیس-مادر کیخسرو-ازدواج کند و برای رسیدن بدین مقصود دست به دامان رستم می‏شود اما موضوع وقتی‏ جالبتر می‏گردد که کیخسرو و فرنگیس خطاب به‏ رستم اظهار می‏دارند که آنها هیچکدام با این ازدواج‏ -لااقل در این موقعیت زمانی-موافق نیستند اما به‏ لحاظ اینکه رستم واسطه این کار است،آنرا می‏پذیرند(25/3)

بنابراین پهلوانان در سطوح و لایه‏های مختلف‏ اجرایی و تصمیم‏گیریهای کلان کشور دخالت‏ داشته‏اند و سخن دیگر اینکه مادام که شاه و پهلوان‏ به وظیفه خود درست عمل کنند،روابطشان مبتنی‏ بر حفظ حرمت و احترام متقابل است.با این همه، ذکر یک نکته ضروری می‏نماید و آن اینکه در نظام‏ مدیریتی شاهنامه،پادشاه به دو جزء نیاز دارد،؛ یکی تأیید الهی و ایزدی است که با داشتن فره ایزدی‏ تحقق پیدا می‏کند و دیگری رضایت پهلوانان-به‏ عنوان نمایندگان توده مردم-و چه بسا که پادشاهی‏ با ارتکاب اعمال ناشایست،خود را از فره ایزدی‏ محروم کرده و در آن حالت همین پهلوانان مطیع و رام،به سرسختترین دشمنان او تبدیل می‏گردند که‏ از آن جمله می‏توان به جمشید و نوذر اشاره کرد که‏ فره ایزدی از آنان دور شد و مورد خشم و نفرت‏ پهلوانان و مردم قرار گرفتند.(5)

ب-2:شاه و پهلوان در مقابل یکدیگر.تضاد جزء لاینفک زندگی بشر است و آدمیزاده‏ از آن دم که قدم بر کره خاکی نهاد،

\*تربیت شاهزادگان و شفاعت‏ خطاکاران دو کارکرد دیگر پهلوانان در ارتباط با شاهان است. \*محور حوادث شاهنامه تقابل‏ خیر و شر است.

با مجموعه‏ای از تضادها در درون و برون خویش‏ روبرو شد و تا آخرین لحظات حیات هم پیوسته‏ همدم و همراه این تضاد است.این تضاد،در روساخت و ژرف‏ساخت شاهنامه-که تصویری‏ است از زندگی بشر منتها از یک نگاه فراسویی و کلی نه مقطعی و سطحی-بچشم می‏خورد.محور حوادث شاهنامه تقابل خیر و شر است و این‏ بارزترین جلوهء تضاد است؛این تکامل نه فقط در کلیت حوادث شاهنامه بلکه در اجزاء آن هم دیده‏ می‏شود چنانکه مثلا در همین موضوع مورد بحث ما رویارویی شاه و پهلوان عرصه‏ای برای ظهور و بروز تضادی است که لازمه حیات بشر است.

در ادامه،به بررسی بخشهایی از شاهنامه‏ می‏پردازیم که در آن،روابط شاهان و پهلوانان‏ جدال گونه و از سر ستیز است.اینگونه روابط شاه‏ و پهلوان اغلب به دو علت بوجود می‏آید؛اول اینکه‏ شاه رسالت خود را فراموش کرده و از معیارهای‏ خردمندانه فاصله می‏گیرد و دیگر اینکه پهلوانان‏ مطابق با آیین پهلوانی رفتار نمی‏کنند.البته علتهای‏ دیگری نیز می‏توان برای جدال شاه و پهلوان یافت‏ که به جای خود به برخی از آنها اشاره می‏کنیم.نکته‏ قابل توجه دیگر اینکه نقش نظارتی پهلوانان را در این الگوی رفتاری بهتر و بیشتر می‏توان مشاهده‏ کرد.

اولین پادشاهی که بواسطه ارتکاب اعمال‏ نادرست،از فره ایزدی-که شرط اساسی پادشاهی است-محروم شد،جمشید بود.اما چون در این‏ دوره هنوز پهلوانان-به عنوان شخصیتی مستقل از شاه و نماینده انبوه خلق-پا به عرصه حماسه ملی‏ نگذارده بودند،خود مردم که شکل ابتدایی و ناقص‏ جناح پهلوانان بودند،دست بکار شده و او را از تخت شاهی بزیر آوردند.بنابراین،اولین صحنه‏ رویارویی و تقابل شاهان را با خود به همراه‏ داشت.

کاوه و قیام او علیه ضحاک که منجر به نابودی‏ ضحاک گردید نیز نمونه‏ای دیگر از این تقابل است‏ که در هر سه مورد شاه خطاکار بوده و پیروزی از آن‏ جناح پهلوانان.برخی دیگر از این تقابلها در شاهنامه هست که هر چند منجر به برکناری پادشاه‏ خطاکار نمی‏گردد،اما رویارویی شاه و پهلوان در آنها قابل رؤیت است.از آن جمله است آنجا که‏ نوذر-پادشاه ایران-ره بی‏عدالتی را در پیش می‏گیرد و با واکنش تند پهلوانان مواجه می‏شود؛چنانکه آنها در یک ملاقات پنهانی از زال-جهان پهلوان- می‏خواهند که نوذر را برکنار کند و خود به جای او بنشیند(192/1).

در روزگار پادشاهی کیکاووس-به حیث اینکه‏ وی پادشاهی کم خرد است-اینگونه تقابلها بیشتر بچشم می‏آید.مثلا وقتی وی آهنگ مازندران کرده، پهلوانان بی‏حضور وی انجمنی برپا می‏کنند و راه‏ حل این مشکل را بررسی می‏نمایند و نهایت اینکه‏ زال به پایتخت می‏آید و بر آن است تا از طریق پند و اندرز،کیکاووس را از این تصمیم باز دارد و نظر پهلوانان را-که درست مقابل نظر پادشاه است- تأمین نماید(246/1).این تقابل وقتی شکل‏ جدی‏تری به خود می‏گیرد که کیکاووس سومین‏ خطای خود را مرتکب می‏شود؛درین حال،گودرز در غیاب وی،او را بی‏خرد،خودکامه و حتی دیوانه‏ می‏خواند(24/2)و در اولین ملاقاتش با کیکاوس،از سر خشم و گستاخی با او سخن گفته‏ و به داشتن افکار بیهوده متهمش می‏کند(24/2)؛ چنانکه سایر پهلوانان نیز چنین می‏کنند. (24/2).

صحنه دیگر مربوط به زمانی است که رستم در آمدن به پایتخت و اجرای فرمان کیکاووس تعلل‏ ورزیده و با تأخیر به دربار کیکاووس می‏رود.به‏ محض ورود به دربار،پادشاه با تندی و گستاخی‏ با او سخن می‏گوید و از توس می‏خواهد رستم را بخاطر این بی‏احترامی به دار مجازات بکشد.رستم‏ از این سخن برمی‏آشوبد و با ایراد سخنان تند به‏ پادشاه می‏فهماند که بدون حضور امثال او تاج و تختی در کار نیست.سرانجام،این جدال‏ کیکاووس و رستم به عذرخواهی پادشاه از رستم‏ خاتمه می‏یابد:

چو آزرده گشتی تو ای پیلتن‏ پشیمان شدم خاکم اندر دهن

(65/2)

بعد از مرگ سیاوش هم شاهد یک درگیری و رویارویی دیگر میان رستم و کیکاووس هستیم. زمانی که رستم خبر مرگ سیاوش را می‏شنود،زمین‏ و زمان در نظرش تیره و تار می‏گردد و شتابان و خشمگین به دربار می‏آید و پس از نکوهش و سرزنش شاه،در مقابل دیدگان متحیر همگان،به‏ شبستان شاه رفته و بی‏اذن او،سودابه را، گیسوکشان،بیرون می‏آورد و میانش را با خنجر به‏ دو نیم می‏کند و کیکاووس نیز جرأت جنبیدن را ندارد؛نجنبید بر تخت کاووس شاه(6)(219/2)

داستان رستم و اسفندیار جنبه‏های فراوانی دارد؛ از آن جمله نشان دهنده جدال شاه و پهلوان است. شاه،اسفندیار را فرستاده تا رستم را به عذر آنکه‏ اعلام بندگی نکرده و مراتب اطاعت خود را به‏ پادشاه اطلاع نداده،به بند کشد و به دربار ببرد؛ اسفندیار خود می‏داند این کارش عاقلانه نیست لذا در مقام اعتراض برمی‏آید و پدر را از این کار باز می‏دارد اما سرانجام طعم شیرین پادشاهی اسفندیار را به کاری وا می‏دارد که خودش هم می‏داند درست‏ نیست.بنابراین جدال رستم و اسفندیار به یک‏ اعتبار جدال پهلوان و شاه نیز هست؛اگرچه این‏ دو جناح،در داستان مذکور در برابر یکدیگر قرار می‏گیرند،باز هم پیروزی از آن پهلوان است و رستم‏ است که در صف«خرد و عزت ایرانی»ایستاده و اسفندیار نه.

از تحلیل این حوادث دو نکته معلوم می‏شود؛ یکی اینکه در تقابل شاه و پهلوان،شاه راه نابخردانه‏ را در پیش گرفته و پهلوان بنا به مسؤولیتش- جلوگیری از انحرافات پادشاه-در برابر او ایستاده و دیگر اینکه در همه موارد،جریان حوادث به سود پهلوانان رقم خورده است؛در رویارویی شاه و پهلوان،اگر شاه خط کار باشد.پیروزی از آن‏ پهلوانان است.

حالت دوم زمانی است که شاه در اعمال و کردار خود به اصول پادشاهی پایبند است اما پهلوانان‏ رسالت خود را به فراموشی می‏سپارند.به عنوان‏ مثال.توس-پهلوان ایرانی-در اقدامی نابخردانه‏ ابتدا باعث مرگ فرود-برادر کیخسرو-شد و پس از آن سپاه ایران را متحمل شکست سنگین و فاجعه‏آمیزی کرد.اینجا بود که میان او و پادشاه‏ تقابلی ایجاد شد؛تمرد و عصیان توس،نقطه آغاز این رویارویی و تحقیر و بند و زنجیر وی،نقطه‏ اوج آن است(6/3).از همین مقوله است ماجرای‏ گرگین-پهلوان ایرانی-که متأثر از تمایلات نفسانی‏ و غیر انسانی خود،موجبات گرفتاری بیژن در چاه‏ افراسیاب را فراهم آورد و علاوه بر آن به پادشاه هم‏ دروغ گفت؛در مقابل؛کیخسرو نیز او را به بند و زنجیر کشید و سخت تحقیر نمود(172/3).

چنانکه ملاحظه می‏شود در این دو مورد،آنکه در جبهه شرارت و پلیدی ایستاده پهلوان است و هم او که محکوم به خواری و ذلت شده،پهلوان.نتیجه‏ اینکه در تقابل شاه و پهلوان،مهم عملکرد آنهاست‏ نه پست و مقامشان و هر که خطا کند،محکوم به‏ شکست و خواری است؛چه شاه باشد،چه‏ پهلوان.

اما تقابل شاه و پهلوان در داستان«زال و رودابه»، در قالب هیچ یک از دو الگوی مذکور نمی‏گنجد؛ چه نه پادشاه خطاکار است و نه پهلوان بلکه هر کدام مطابق با تمایلات و معیارهای خود-که لزوما هم غلط نیستند-رفتار می‏کنند.زال جوانی است‏ رنجدیده که عاشق رودابه شده و این عشق چنان او را شیدا و از خود بیخود کرده که به هیچ عنوان‏ حاضر نیست از آن بگذرد.منوچهر-پادشاه ایران- هم از اولاد فریدون است و با ایل و تبار رودابه-که‏ به ضحاک می‏رسد-خصومت و دشمنی دیرینه‏ای‏ دارد و نمی‏تواند اجازه دهد که جهان پهلوان سپاه او با دشمنش وصلت کند.نقطه اوج این تقابل‏ آنجاست که زال به دربار پادشاه می‏آید و منوچهر سعی می‏کند با ایجاد موانع متعدد از قبیل پرسش از ستاره‏شناسان،آزمون علمی و آزمایش هنر رزمی و جنگاوری زال بهانه‏ای بیابد تا زال را از این ازدواج‏ منصرف کند،اما زال از همه این موانع با موفقیت‏ می‏گذرد و این جدال نیز با پیروزی جناح پهلوانان- که در ازدواج زال و رودابه ظهور کرده-پایان‏ می‏پذیرد.

قبل از اتمام این بحث بی‏مناسبت نیست متذکر شویم که در دوره اساطیری و پهلوانی،دست‏ تدوین کنندگان حماسه ملی در آفرینش و طراحی‏ داستانها باز بوده و آنها این دو بخش را چنانکه آرزو داشته‏اند تدوین کرده‏اند.بنابراین،این دو بخش‏ شاهنامه تصویرگر مدینه فاضله و دنیای آرمانی‏ ایرانیان است و از جمله روابط شاهان و پهلوانان در این دو دوره گوشه‏هایی از این مدینه فاضله قوم‏ ایرانی را به تصویر می‏کشد که بر آن دو اصل حاکم‏ بود یکی«خردمندی و عزت ایرانی»و دیگری«ذلت‏ و خواری خطاکار».

پی‏نوشت:

(\*)ارجاعات موجود در متن از شاهنامه فردوسی،ژول مول نقل‏ شده است و ارقام داخل پرانتز از سمت چپ ابتدا شمارهء جلد و بعد شماره صفحه آن می‏باشد.

(1)-داستان داستانها،محمد علی اسلامی ندوشن،چاپ پنجم، آثار،تهران،1374،ص 30

(2)-همان.

(3)-مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی،دانشگاه فردوسی‏ مشهد،سال 24،شمارهء اول،ص 42.

(4)-داستان داستانها،ص 31

(5)-از رنگ گل تا رنج خار،قدمعلی سرامی،علمی و فرهنگی، چاپ دوم،تهران،1372،ص 566.

(6)-برخی نسخه‏ها،بجنبید بر تخت کاووس شاه

منابع:

1-از رنگ گل تا رنج خار،قدمعلی سرامی.

2-حماسه‏سرایی در ایران،ذبیح الله صفا،چاپ پنجم،امیر کبیر،تهران،1369.

3-داستان داستانها،محمد علی اسلامی ندوشن.

4-شاهنامه فردوسی،ژول مول،چاپ چهارم.

5-رزم‏نامه رستم و اسفندیار،جعفر شعار،حسن انوری،ناشر، چاپ اول،1363

6-مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی،دانشگاه فردوسی‏ مشهد

7-زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه،محمد علی اسلامی‏ ندوشن،ابن سینا،چاپ دوم،1349.